

حقیقت همیشه زنده

■ ویژه‌نامه سی و چهارمین سالگرد ارتحال بنیانگذار کبیر جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی ^{رحمه‌الله}

■ هفته‌نامه افق حوزه ■ سه‌شنبه ■ ۱۶ خرداد ۱۴۰۲ ■ ۱۷ ذی‌القعده ۱۴۴۴ ■ ۶ ژوئن ۲۰۲۳



تقلیل، تقطیع و تحریف امام خمینی قَسْرُ؛ هدف جریان فقه خوارجی

حجت‌الاسلام والمسلمین علی ذوعلم

یکی از مطالب قابل تأمل در نسبت با دستگاه فقه خوارجی، ادعای «خط امام» در میان حاملان آن است. این جریان شبه‌علمی در ظاهر علقه و ارادتی به امام خمینی ^{رحمه‌الله} دارد و بر این اساس، تلاش می‌کند، خود را به ایشان نسبت دهد. برمبنای همین ادعا، این جریان سعی دارد، القا کند که نحوه گسست میان دوره رهبری «ساله امام و رهبری ۳۰ سال اخیر وجود دارد.

در همین راستا در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام علی ذوعلم عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ادعای حاملان فقه خوارجی را به بخلاف دستورات فقهی عمل می‌کند. ارزیابی شما از بحث گذاشتیم که تقدیم مخاطبان عزیز می‌گردد.

▣ **در سال‌های اخیر برخی افراد با ادعای فقه‌دانی و پژوهش و تدریس در این حوزه، تلاش کرده‌اند، یک دستگاه فقهی در برابر فقه نظام و فقه انقلاب تأسیس کنند. اینها که به جریان «فقه خوارجی» موسوم شده‌اند، بیش از هر چیز، روی ناکارآمدی اندیشه‌های فقهی طی ۳۰ سال گذشته تأکید دارند و مدعی‌اند، نظام سیاسی، خلاف دستورات فقهی عمل می‌کند. ارزیابی شما از ادعاهای این جریان فقهی که عمدتاً مخالف‌خوانی می‌کنند، چیست؟**

● **ما امروز با دیدگاه‌هایی مواجه هستیم که با عنوان مباحث فقهی مطرح می‌شوند و ادعاهایی دارند که چندان دقیق نیست.** مثلاً اینکه برخی از اینها ادعا می‌کنند: «فقه انقلاب، فقهی است که به تحولات انقلابی و نظریه‌پردازی در راه آرمان‌های انقلاب پرداخته است»، مبنایی کاملاً نادرست دارد. آن چیزی که آرمان‌های انقلاب را ارائه کرد، اساساً فقه نبود؛ بلکه کلیت اسلام بود و امام ^{رحمه‌الله} برای آن آرمان‌های انقلاب، هیچ‌گاه به مباحث فقهی تمسک نمی‌کردند. دانش فقه، دانشی برای کشف مراد شارع مقدس در جهت تفواست و در جای خود، در این‌باره بحث شده است.

باید توجه کرد که مسأله اصلی در مطالبی که این جریان شبه‌علمی مطرح می‌کند، اصلاً فقه نیست. اینها می‌خواهند، مواضع سیاسی خود را در لافاه بیان کنند و به آن وجاهت علمی ببخشند؛ درحالی‌که اگر منصف و صادق بودند، مسأله اصلی را به‌طور آشکار و با نگاهی پژوهشی و در جریان نشست‌هایی علمی مورد بحث قرار می‌دادند تا حقیقت روشن شود.

این جریان مدعی است که در دهه اول انقلاب آرای حضرت امام ^{رحمه‌الله} راهگشای مسائل بود و نگاه ایشان نسبت به مسائل، نگاهی بازنر بود و بعد این نگاه بسته شد و تغییر کرد. آن وقت از کسانی نام برده می‌شود که در هر دو دوره حضور داشته و اساساً منصوب امام بودند و دیدگاه‌شان از ابتدای انقلاب همین بود.

ضمن اینکه اختلاف در دیدگاه‌های فقهی کاملاً طبیعی

است. اساساً موضوع اجتهاد اقتضا می‌کند که دیدگاه‌های فقهی متفاوت باشد. مهم این است که کدام‌یک از این دیدگاه‌ها در سیاست‌گذاری و جهت‌گیری نظام از اعتبار برخوردار است؛ وگرنه در زمان خود حضرت امام ^{رحمه‌الله} نیز دیدگاه‌های متحجرانه بسیاری وجود داشت و اینها هیچ‌گاه در نظام جریان پیدا نکرد؛ چون از نظر جمهوری اسلامی اعتباری نداشت.

همچنین باید پرسید کدام دیدگاه فقهی بود که انقلاب تجویز کرد و مردم را به میدان آورد و درنهایت این کشور و حوزه و جامعه را با موفقیت از یوغ استعمار و استثمار و فساد نجات داد؟ دیدگاه حضرت امام ^{رحمه‌الله} بود.

بنابراین دیدگاه حضرت امام که پیش از انقلاب نیز مطرح می‌شد، براساس نصوص اسلامی بود. من این افراد را به آغاز کتاب ولایت فقیه حضرت امام ^{رحمه‌الله} ارجاع می‌دهم. ایشان بحث ولایت فقیه را از نقطه‌ای شروع می‌کنند که مسأله امروز برخی جماعت حوزوی ماست. موضوع دسیسه‌های استعمار برای اینکه اندیشه تحول‌خواهی و انقلاب و مقابله با نظام‌های جابر را از ذهن مسلمانان حذف کنند و آنها را به مسائلی فرعی مشغول کنند. خب البته کسانی هستند که این دیدگاه را نمی‌پسندند؛ راهکار چیست؟

در مسائل فردی و رفتار فردی هرکسی به تشخیص خود و با انتخاب خود، نگاه فقهی‌ای را با انتخاب مرجع خود دنبال می‌کند و این نگاهی آزاداندیشانه در اسلام است که تقلید هم، براساس تحقیق است و هرکدام از ما باید ببینیم، کدام‌یک از مراجع اعلم هستند و تقوای آنها بیشتر است و اصلح و شایسته هستند و از او تقلید کنیم؛ ولی در امر حکمرانی دیدگاه‌های فردی، نمی‌توانند جریان پیدا کنند. به‌همین جهت اساساً یکی از ضرورت‌های ولایت‌فقیه همین است. بنابر انتخاب مردم، جمعی از مجتهدان نماینده آنها می‌شوند و تشخیص فرد اصلح برای رهبری جامعه را برعهده دارند و آن فرد اصلح نیز، مجتهد جامع‌الشرایطی است که بنابر دیدگاه‌هایی که دارد، موظف است، جامعه را با ادله اسلامی و حجت شرعی هدایت کند.

▣ **درواقع در امر حکمرانی دینی، اجتهاد افراد بی‌معنا می‌شود و تبعیت از امام موضوعیت پیدا می‌کند.**

● **اجتهاد افراد در حوزه قلمروی شخصی بی‌معنا نیست.** این اجتهادات در جامعه ارائه می‌شود و این تضارب آرا، خود مجالی برای حاکمیت ایجاد می‌کند که به عمیق‌ترین ایده‌ها توجه کند؛ یعنی پژوهش‌های فقهی هم برای ولی فقیه منبع مطالعه است. اساساً ولی فقیه براساس آگاهی و دانش، جامعه را اداره می‌کند. بخش‌های مبنایی این دانش باید در

● **این ادعا ۱۰۰درصد غلط است.** ولایت کفار بر مؤمن یک خط قرمز قطعی است و در هیچ شرایطی مؤمن نمی‌تواند ولایت کفار را بپذیرد؛ چون با ولایت‌الله تعارض دارد.

آن استنادها نیز ۱۰۰درصد استنادات غلطی است. بله، در شرایط خاصی ائمه معصومین ^{علیهم‌السلام} و فقهای مجتهد و باصیرت ما، برای اینکه ولایت کفار به‌طور ریشه‌ای حذف بشود، تاکتیک‌هایی را انتخاب می‌کردند و این کاملاً عقلایی است؛ اما تشخیص این شرایط برعهده کیست؟ این همان مطلبی است که عرض کردم. علمای رشته‌های مختلف ممکن است، تحلیل‌های متفاوتی از شرایط واقعی جامعه داشته باشند. این فقط در بحث ارتباط با غیرمسلمانان نیست.

در ارتباط با خود مسلمانان و ارتباط با کشورهای دوست و ترجیحاتی که داریم، همین‌طور است. این ترجیحات را مکانیزم‌هایی که در قانون اساسی مشخص شده است، تعیین می‌کند و اینجا فقط جای دیدگاه‌های اجتهادی نیست. دیدگاه‌های اجتهادی و تحقیقات می‌تواند، برای انتقال بهترین راهکار کمک کند. از این‌جهت است که ما در نظام جمهوری اسلامی که نظامی عقلانی و دینی و بسیار کارآمد است، مجامع، شوراها و کارشناس‌های مختلفی داریم تا بتوانند، تجزیه و تحلیل نسبت به شرایط روز را آگاهانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر تحلیل کنند و تصمیم‌گیری‌ها معقولانه‌تر صورت بگیرد.

ولی این توقع که کارشناس امر سیاست ادعا کند که فهم من بهترین فهم‌هاست و باید اجرا شود، توقعی بجا نیست و این هم، از همان مقولاتی است که باید در نشست‌های گفت‌وگوی علمی و پژوهشی به بحث گذاشته شود. اینکه ما اسلام را به این متهم کنیم که می‌شود، گاهی ولایت کفار را پذیرفت، این گزاره ۱۰۰درصد غلط است؛ همان‌طور که فقهای ما گفته‌اند و قرآن بر آن گواه است، اینجا که مؤمن بر اثر شکنجه چنان طاقنش طاق می‌شود که به زبان کلامی جاری می‌کند و گویی ولایت کفار را پذیرفته است، آن فقط در زبان می‌تواند باشد و اگر دلش به‌سمت ولایت کفار برود، از ایمان برگشته است. اصلاً ملاک ایمان و کفر همین است.

حتی در جایی که جواز ارتکاب برخی محرمات در برخی شرایط وجود دارد، آن هم بنا بر قاعده، ترجیح اهم بر مهم است و در صورتی است که فرد مرتکب می‌داند، کار خطایی انجام می‌دهد؛ ولی در شرایط اضطراری این کار جایز است؛ مثلاً خوردن مردار که وقتی می‌بیند، درحال از دست دادن جان خود است، می‌تواند به‌اندازه سد جوع استفاده کند. اتفاقاً مؤمن می‌داند، این کار حرام است و با تنفر این کار را

انجام می‌دهد؛ اما حفظ جان بر او واجب است و کاملاً با تنفر و اکراه چنین کاری را انجام می‌دهد.

وقتی امام حسن ^{علیه‌السلام} توافقتنامه مشهور به صلح را پذیرفتند، صریحاً اعلام کردند که ما این را برای حفظ بقای مسلمین انجام دادیم. وقتی حضرت امام ^{رحمه‌الله} قطعنامه را پذیرفتند، در بیانیه مشهور پس از آن فرمودند که جنگ بین اسلام و کفر و جنگ بین فقر و غنا پایان‌پذیر نیست و فرمودند: هرگز زیر ولایت کفار نرفتیم. از این‌رو برداشت مطرح‌شده بسیار سطحی و جاهلانه و به نظر من برداشتی با نیت سیاسی است.

▣ **یعنی غرض سیاسی در کار است؟**

● **بله.** واقعا غرض سیاسی در این نوع اظهار نظرها دیده می‌شود؛ ولی حتی وقتی فردی مغرض می‌خواهد حرفی بزند، باید توجه کند که حرف او نخنما و بی‌مایه نباشد.

▣ **این جریان روی تقیه هم بسیار تأکید دارد؟**

● **دیدگاه‌های مختلفی در باب تقیه وجود دارد.** برخی دیدگاه‌ها محافظه‌کارانه است و قائلان به آن اعتقاد دارند که تقیه صرفاً برای حفاظت از جان مؤمن است. بله، گاهی در مسائل فرعی فردی، تقیه برای حفظ جان مؤمن است؛ ولی حفظ جان مؤمن برای چیست؟ حفظ جان مؤمن برای حفظ اسلام است. این‌که امام حسین ^{علیه‌السلام} شهید شدند تا اسلام باقی بماند، مسأله مهمی است. جمله‌ای که امام ^{رحمه‌الله} دائماً مطرح می‌کردند که اگر ما از بین برویم، بهتر است تا مکتب ما از بین برود و ما باید فدای اسلام بشویم.

این کلام امام ^{رحمه‌الله} است. در امور شخصی و فردی مؤمنی که حتی مجتهد و ولی فقیه نباشد، می‌تواند به تشخیصی برسد. مثلاً اگر من در بیابان گرفتار شدم و به دست حربی کافر و خشنی افتادم، برای حفظ جان خود باید هرچه او می‌خواهد، بگویم. این به تشخیص خود فرد است و در اسلام، تشخیص موضوع برعهده مکلف قرار داده شده است؛ اما در مسائل اجتماعی مهم نمی‌توان تشخیص فردی را تسری داد؛ چون موجب هرج‌ومرج است.

در باب تقیه هم در مسائل مهم حتماً نظر ولی فقیه حاکم است. اساساً یکی از ضرورت‌های ولایت فقیه همین است. بله، ما هیچ‌گاه از تقیه به‌معنای واقعی بی‌نیاز نیستیم. ما ادعا نمی‌کنیم که جامعه اسلامی در هیچ زمانی از تقیه کردن و رعایت مسائل اهم و مهم غافل باشد. به‌همین جهت می‌گوییم که دائماً انعطاف‌پذیر هستیم؛ اما دچار انفعال نمی‌شویم. رهبر انقلاب در بیانیه گام دوم با صراحت موضع انقلاب را بیان کرده‌اند.

ادامه در صفحه بعد